



A Review of the Opposition of Unity and Diversity in Sadra's Theory of Gradation

Seyed Muhammad Ali Dibaji*
Raziye Janali Zadeh**

Received: 15/09/2017 | Accepted: 02/01/2018

Abstract

The discussion regarding "Unity and Diversity" is one of the most important philosophical issues. An explanation regarding the manner of relation between one and many is one of the issues which is a point of difference in the opinions of the philosophers; from among the philosophers, Sadra, while rejecting all four types of opposition (contradiction, privation and possession, contrast, mutual correlation) and based on his own foundations in transcendental philosophy, addresses the theory of gradational opposition; but since he still speaks of the opposition of unity and diversity in some of his works, an important question arises here which is that if unity and diversity are two opposing concepts, how is this issue true in view of his theory regarding gradational unity? And is this opposition, essential or secondary? In answer to this question, as will be addressed in this article, Sadra in some of his works, in contrast to the views of other philosophers and while considering the opposition between the two to be essential, believes it to be a fifth type of opposition in which the difference between unity and diversity is not in the exclusion of the essential characteristics of one another but rather is in the extent of difference of completeness and deficiency.

Keywords:

Unity, diversity, gradation, opposition, Sadra.

* Associate professor, Tehran University | dibaji@ut.ac.ir

** Graduate student of Islamic Philosophy and Theology, Tehran University (corresponding author) | r.janalizadeh2014@gmail.com



بررسی تقابل وحدت و کثرت در نظریه تشکیک ملاصدرا

سید محمد علی دیباجی *

راضیه جانعلی زاده **

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۲۴ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۲

چکیده

بحث «وحدت و کثرت» یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفی است. تبیین چگونگی نسبت واحد و کثیر از مسائلی است که همواره محلّ تشنّت آرای حکما است. در این میان، ملاصدرا ضمن ردّ هریک از چهار قسم تقابل (تناقض، عدم و ملکه، تضاد، تضایف) و بر اساس مبانی خویش در حکمت متعالیه، نظریه تقابل تشکیکی را مطرح می‌کند، اما از آن‌جا که ایشان در برخی آثار، باز از تقابل وحدت و کثرت سخن گفته است، سؤال مهمی در این جا رخ می‌کند و آن این‌که اگر وحدت و کثرت دو مفهوم مقابل یک‌دیگرند، این مسئله چگونه با نظریه او در خصوص وحدت تشکیکی صادق است؟ و آیا این تقابل، تقابلی بالذات است یا بالعرض؟ در پاسخ به این سؤال - چنانکه در مقاله خواهیم دید - ملاصدرا در برخی آثار، با عدول از رأی مشهور حکما، ضمن قائل شدن به تقابل ذاتی بین آن‌دو، آن را نوع پنجمی از تقابل دانسته که در آن اختلاف بین واحد و کثیر، نه در طرد ذاتی یک‌دیگر، بلکه تنها در حدّ اختلافی در کمال و نقص است.

کلیدواژه‌ها

وحدت، کثرت، تشکیک، تقابل، ملاصدرا.

* دانشیار دانشگاه تهران | dibaji@ut.ac.ir

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) | r.janalizadeh2014@gmail.com

مقدمه

تفکر فلسفی از اندیشه راجع به وجود و موجود آغاز می‌شود و یکی از مهم‌ترین مسائل وجودشناسی، بحث درباره وحدت و کثرت است که بعد از مبحث اصالت وجود، مهم‌ترین مسئله‌ای است که مورد بحث قرار گرفته و موجب به وجود آمدن نحله‌های گوناگون فلسفی شده است. چگونگی صدور کثیر از واحد و ربط اسناد کثیر به واحد، یکی از مسائل اساسی و پیچیده فلسفی است که عرفا و فلاسفه پیشین درصدد توجیه آن برآمدند، ولی این موضوع در حکمت متعالیه به طور اعم و در نظرات ملاصدرا به نحو بدیع و خاص، از جلوه دیگری برخوردار است.

در خصوص پیوند بحث وحدت و کثرت با مسئله تشکیک می‌توان گفت که اساساً بحث تشکیک در پاسخ به این پرسش مطرح شده است که آیا حقیقت وجود واحد است یا کثیر؟ و بر این اساس، چه نسبت منطقی یا فلسفی میان وحدت و کثرت برقرار است؟ تحقیق و پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه بیشترین هم خود را بر وحدت و کثرت واقعیت، دیدگاه‌های ارائه شده در این زمینه و نیز تبیین و بررسی ادله این دیدگاه‌ها قرار داده‌اند و یا از لوازم و نتایج آن سخن گفته‌اند، اما در خصوص اقسام و لواحق وحدت و کثرت و خصوصاً تقابل بین این دو و سازگاری یا عدم سازگاری آن با وحدت تشکیکی وجود، هنوز مسئله مورد بحث است و از این رو، بررسی آرای ملاصدرا در این زمینه که خود مبدع نظریه وحدت تشکیکی وجود نیز بوده است، می‌تواند به چالش‌ها و تناقض‌های موجود در این باره پاسخ گوید.

در میان حکما اختلاف است در این که آیا نسبت بین واحد و کثیر تشکیک است یا تمانع و تقابل؟ و اگر تقابل است چه نوع تقابلی است، تقابل بالذات است یا بالعرض؟ همچنین اختلاف نظر شدیدی وجود دارد در این که اگر بین واحد و کثیر تقابل بالذات باشد، آیا یکی از اقسام تقابل چهارگانه است یا قسم پنجمی است؟ برخی از فیلسوفان از جمله ابن سینا تقابل بالذات واحد و کثیر را نپذیرفته و قائل به تقابل بالعرض واحد و کثیر شدند، اما ملاصدرا - همچون شیخ اشراق - با قائل شدن به تقابل ذاتی بین آن دو، ضمن رد تقابل‌های چهارگانه مشهور با توجه به خصوصیت آن‌ها، معتقد است که در نسبت بین واحد و کثیر باید قسم پنجمی را به اقسام تقابل افزود.

۱. وحدت و کثرت واقعیت

پس از پذیرش اصالت وجود از سوی فائلان به آن، تمام دیدگاه‌هایی که به تبیین وحدت و کثرت

می‌پردازند، به حصر عقلی در سه دسته قرار می‌گیرند: یا منکر کثرت در وجود می‌شوند (کثرت موجودات متباین بالذات)، یا منکر وحدت در وجوداند (وحدت شخصی وجود)، یا هم کثرت را حقیقی می‌دانند و هم وحدت را و به وحدت در عین کثرت قائلند (وحدت تشکیکی وجود). بر مبنای قول اول که به حکمای مشاء منسوب است، تنها کثرات، وجود حقیقی داشته و در تبیین کثرات موجود در عالم قائل به کثرت وجود و موجود هستند (سبزواری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷۱). همچنین بر اساس قول به وحدت شخصی وجود، وجود منحصر در فرد و حقیقت عینیۀ واحدی است که همان وجود حق تعالی است که هیچ وجود دیگری را در طول یا عرض خود نمی‌پذیرد و از این رو، کثرات، وجود حقیقی نداشته و تنها به عنوان ظهور و شئون وجود واحد حساب می‌شوند (نک: نوظهور، ۱۳۸۴، ص ۲۵-۲۷). در هریک از دو دیدگاه به دلیل واقعی ندانستن هر دو قسم وحدت و کثرت، قادر به پاسخ‌گویی به سؤال اصلی تحقیق نبوده و از این رو از محل بحث خارج‌اند، اما بنابر اعتقاد به وحدت تشکیکی وجود که قول منسوب به حکمای متعالیه و در رأس آن‌ها ملاصدراست، هستی حقیقت واحده ذومراتبی است که بالاترین مرتبۀ آن اختصاص به واجب تعالی دارد و دیگر مراتب آن متعلق به موجودات مادون خواهد بود.

بر اساس این نوع نگرش که وحدت و کثرت هر دو حقیقی‌اند، مراتب مادون بی‌بهره از وجود نبوده و درجه‌هایی مرتبط با وجود اعلی خواهند بود. ملاصدرا با ابداع نظریۀ وحدت تشکیکی وجود - بر خلاف حکمای مشاء - تشکیک را در متن واقعیت عینی پذیرفته و ضابطه و معیار اصلی وحدت تشکیکی را نیز یکی بودن ما به الامتیاز و ما به الاشتراک قرار داده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۴۳۱) و با توجه به جامعیت و شمول این ضابطه، درصدد بوده است که نشان دهد که چگونه وحدت تشکیکی وجود می‌تواند همه اقسام کثرات - چه کثرت طولی و چه عرضی - را تبیین کند. شارحان بعد از او نیز با اقامه براهینی به اثبات فلسفی این مطلب پرداختند (نک. مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۶-۳۸؛ عبودیت، ۱۳۸۷، ص ۲۳۰). در این دیدگاه - بر خلاف دو دیدگاه گذشته - با حقیقی دانستن وحدت و نیز کثرت وجود و بازگشت این دو به یک‌دیگر، باید به این سؤال اساسی پاسخ گوید که این امر چگونه با تقابل و تمانع میان این دو امر سازگار است؟

۲. ماهیت و چیستی تقابل

تقابل، اصطلاحی منطقی و فلسفی است که هم در مفاهیم و مفردات و هم در قضایا و مرکبات

مطرح می‌شود. تقابل در مفاهیم، از مباحث وحدت و کثرت در فلسفه است. در انقسام موجود به واحد و کثیر، هر یک از این دو قسم احکام و اقسامی خواهد داشت. چنان‌که وحدت و هوویت لاحق وحدت و دوگانگی و غیریت از لواحق کثرت است. مغایرت دو امر متصور اگر با یک‌دیگر قابل اجتماع باشند، غیریت آن‌ها غیرذاتی و اگر غیرقابل اجتماع باشند، غیریت آن‌ها ذاتی است و غیریت ذاتی «تقابل» نامیده می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۱۴۵).

۲.۱. بحث از تقابل مسئله‌ای منطقی یا فلسفی!

در مورد بحث از فلسفی یا منطقی بودن بحث تقابل در مفردات، اختلاف نظر چندانی بین حکما وجود ندارد و غالب حکما بر فلسفی بودن این بحث تأکید دارند. همچنان‌که ملاصدرا نیز از حیث فلسفی به این بحث پرداخته و بحث منطقی در این زمینه نداشته است. فلسفی دانستن بحث تقابل از سوی ملاصدرا، یا از این باب است که موضوع فلسفه «موجود بماهو موجود» است و وحدت و کثرت نیز از عوارض موجود بماهو موجوداند و تعینات مادامی که به تعین خاص منتهی نشود و موجود را از شکل موجود بماهو موجود خارج نکند، هرچند هزار تقسیم بر آن عارض شود؛ بازهم بحث درباره آن از مسائل فلسفه اولی است (مطهری، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۲۹۳) و یا به این جهت است که با نگاهی به اقسام وحدت و کثرت می‌توان دریافت که تقابل از اقسام غیریت ذاتی و غیریت نیز از احکام کثرت و کثرت نیز از اقسام وجود است و وجود از این طریق بدون آن‌که واسطه‌ای اخص طلب کند، در معرض عروض تقابل قرار می‌گیرد و به همین جهت بحث از هستی تقابل، از مباحث فلسفی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۸۸-۲۸۹).

از سوی دیگر، برخی از مسائلی که در منطق به کار برده می‌شوند، از اصول موضوعه‌ای هستند که از فلسفه اخذ شده‌اند و آن اصول یا از بدیهیات و اولیات فلسفی هستند و یا از قضایای مبین فلسفی‌اند و تقابل از زمره مسائل فلسفی است که به عنوان اصل موضوعی به منطق راه پیدا می‌کند. در منطق، تقابل در محدوده مفاهیم به کار می‌رود و در فلسفه، تقابل به لحاظ مفهوم مورد نظر نیست؛ بلکه مفهوم از جهت حکایت نسبت به واقع مورد نظر قرار می‌گیرد. برای مثال، در فلسفه سخن از تقابل «وجود و عدم» است و گفته می‌شود وجود، عدم نیست یا موجود معدوم نیست، اما در منطق، سخن از تقابل و تناقض قضیه موجه کلیه با سالبه جزئی و مانند آن است. در منطق، درباره

قضایا سخن گفته می‌شود و موضوع آن معقولات ثانیه منطقی است و در فلسفه، هرچند در مثل «وجود، طاردِ عدم است» از قضیه استفاده می‌شود، اما محل بحث قضیه نیست و قضیه از جهت حکایتی که نسبت به واقع دارد مورد نظر قرار می‌گیرد.

هرچند قدمای منطقیین بحث تقابل را به‌طور کامل در منطق مطرح می‌کردند، اما متأخرین از منطقیین از چهار قسم تقابل، تنها تناقض را طرح می‌کنند. بوعلی در بحث مقولات، این مبحث را در کتاب قاطیغور یاس منطق شفا طرح کرده (نک: ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۲۴۱) و خواجه نصیرالدین طوسی نیز آن را در الجوهر النضید که قسم منطق تجرید است، آورده است (نک: نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۲، ص ۳۲). و به این نکته نیز توجه کرده‌اند که در حقیقت بحث از مقولات، بحثی درباره معقولات اولیه است، نه ثانویه و در حوزه مسائل منطقی قرار نمی‌گیرد و از این رو، بحث از اصل تقابل یا برخی از اقسام آن، که در محدوده ماهیات و معقولات اولیه است - نظیر تضاد - یک بحث منطقی نبوده و منطق به لحاظ جریان برخی از احکام تقابل در محدوده قضایا و معقولات ثانوی از این اصل در قلمرو خود استفاده می‌کند. بنابر این، بحث از اصل تقابل و اقسام آن که از فروع مباحث وحدت و کثرت است، به نظر بعضی از اهل فلسفه، بحثی فلسفی است و طرح اصلی آن در منطق، نظیر طرح مباحث مقولات عشر، استطرادی است (شهابی، ۱۳۴۰، ج ۱، ص ۱۹۵).

ملاصدرا در اسفار - پیش از بیان تعریف تقابل - ابتدا به امتیاز و تفاوت آن با تغایر اشاره کرده و

بیان می‌کند:

تقابل اخصّ از غیریت است، چون تغایر بین اشیای مادی؛ اگر به واسطه جنس اعلا باشد، مجرد تغایرشان با جنس اعلا، آن‌ها را از جایز بودن اجتماعشان در یک ماده باز نمی‌دارد و اما تغایری که به حسب انواع است و در جنس - نه جنس اعلا - با هم اتفاق دارند، اجتماع با آن در یک موضوع محال است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۰۰).

مراد از جنس اعلی در این بیان، تنها اجناس عالی‌های که جنس الاجناس هستند، نیست؛ بلکه همه اجناسی را که فوق جنس قریب هستند را نیز شامل می‌شود. ملاصدرا سپس تقابل را این‌گونه تعریف می‌کند: «تقابل عبارتند از عدم اجتماع دو چیز که در یک موضوع، یک زمان و از یک جهت با هم اختلاف دارند» (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸). علامه طباطبایی در تعلیقه بر اسفار؛ در ذیل این تعریف، تمام قیود مذکور به‌جز «قید اجتماع» را استطرادی دانسته و تعریف مزبور را با

داشتن قید اجتماع، مستغنی از قیود دیگری می‌داند که برای داخل کردن افراد به کار می‌رود (طباطبایی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۰۲). ملاصدرا همچنین از تعریف رایج حکما - که معتقدند متقابلان دو شیئی هستند که در شیء واحد، در حالت واحد و از جهت واحدی با هم جمع نمی‌شوند - (فخر رازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۰۲)، عدول کرده و بیان می‌کند:

تعبیر «دو شیء» که در تعریف مزبور اخذ شده است، إشعار به دو امری دارد که دارای ذات هستند و حال آن که برخی از اقسام تقابل مشتمل بر سلب و یا معانی عدمی بوده و این گونه معانی دارای ذات نیستند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۰۲).

البته، می‌توان از این إشکال - بدان گونه که شیخ اشراق در مطارحات آورده - پاسخ گفت به این شرح که عدم و عدمی‌ها به حسب تصور در ذهن موجوداند و اطلاق شیء بر آن‌ها به این لحاظ جایز است (شیخ اشراق، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۱۳). از این رو، ملاصدرا برای گریز از این إشکال و در مقام پاسخ، متقابلین را این گونه تعریف می‌کند: «آن‌ها دو متصوری هستند که بر شیء واحد، در حالت واحد و از جهت واحد صدق نمی‌کنند» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۰۲).

۲.۲. مفهوم تشکیکی تقابل

بر اساس نظریه تشکیک وجود، هریک از مراتب تشکیک دارای شدت و ضعف‌اند که این مراتب وجودی در ارتباط با یکدیگر بوده و مراتب پایین از شدت کمتر و مراتب بالا از شدت وجودی بیشتری برخوردارند. در بحث تقابل نیز، مفهوم تقابل به نحو تشکیک بر اقسام خود حمل شده و شدیدترین مرتبه تشکیکی آن نیز تقابل تناقض است. در تناقض، منافی شیء یا رفع همان شیء است یا آنچه مستلزم رفع آن شیء است؛ زیرا در غیر این دو، اجتماع با آن شیء ممکن خواهد بود. تنافی در صورت اول، ذاتی است. از این رو، عقل بی‌درنگ و به مجرد ملاحظه آن دو، حکم به منافات بین آن دو می‌کند، اما تنافی در صورت دوم تبعی و به واسطه اشتغال آن شیء بر رفع خواهد بود و نه به واسطه ذات. کلام ملاصدرا در اسفار حاکی از این است که «تنافی ذاتی تنها بین سلب و ایجاب است و دیگر اقسام تقابل نیز به این قسم باز می‌گردند» (همان، ص ۱۰۴).

پس از تقابل سلب و ایجاب، تقابل عدم و ملکه از دیگر اقسام شدیدتر است و تقابل تضاد و تضایف به ترتیب پس از آن قرار دارند (لاهیجی، ۱۳۰۶، ج ۱، ص ۱۹۸). در این میان خواجه نصیرالدین طوسی به

شدیدتر بودن تقابل تضاد، از دیگر اقسام مذکور قائل است (نک: نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۲، ص ۳۳). البته، عبارت فوق، ناظر به تشکیک مراتب تقابل در مقام «ثبوت» است که در آن سخن از اشتداد در واقعیت است و طرد در تناقض را شدیدتر از طرد در تضاد، تضایف و عدم و ملکه می‌داند، اما این شدت در مقام «اثبات» نیز خود را نشان می‌دهد؛ زیرا منافات و سلبی که در دو طرف نقیض است در مقام اثبات نه به تفصیل و نه به اجمال، به هیچ‌یک از اقسام دیگر تقابل قابل ارجاع نیست؛ ولیکن دیگر اقسام تقابل - به اجمال یا به تفصیل - به تقابل تناقض بازگشت می‌کنند. همان‌گونه که در عبارت فوق آمده است، تقابل بین سلب و ایجاب به دلیل آن که ذاتی است؛ بی‌نیاز از برهان و اولی است، اما در دیگر اقسام تقابل، چون تنافی بین دوطرف ذاتی نبوده، بلکه به گونه تبعیت و تابع منافات سلب و ایجاب است؛ هرچند که بدیهی بوده، اما قابلیت برهان‌پذیری را دارد؛ همچنان که تقابل بین سلب و ایجاب - به دلیل آن که ذاتی است - بی‌نیاز از برهان و اولی است، اما در دیگر اقسام تقابل، چون تنافی بین دوطرف ذاتی نبوده، بلکه به گونه تبعیت و تابع منافات سلب و ایجاب است؛ هرچند که بدیهی بوده، اما قابلیت برهان‌پذیری را دارد (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۸۱-۱۸۲)

۳. مقایسه وحدت و کثرت با اقسام چهارگانه تقابل

برای تعیین نوع تقابل بین وحدت و کثرت، ابتدا باید نسبت بین واحد و کثیر را با هریک از اقسام چهارگانه تقابل سنجید؛ تا بر اساس خصوصیت هرکدام از آنها دید که واحد و کثیر در ذیل کدام‌یک از این اقسام قرار می‌گیرد. ملاصدرا ابتدا ادله خویش را - در رد هرکدام از این اقسام در خصوص واحد و کثیر - بیان می‌دارد و آنگاه به بیان نظر مختار خویش در این باره می‌پردازد. دیدگاه او در مراحل زیر قابل جمع‌بندی است:

۳.۱. نسبت بین واحد و کثیر تضاد نیست.

نسبت بین واحد و کثیر تضاد نیست؛ زیرا اولاً، بین دو متضاد نهایت خلاف و تباعد حکم فرماست و حال آن که نسبت بین واحد و کثیر این چنین نیست؛ زیرا هیچ کثرتی یافت نمی‌شود؛ جز آن که می‌توان بیشتر از آن را نیز تصور کرد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۲).

ثانیاً، شرط تضاد؛ اتحاد دو متضاد در موضوع و صحیح بودن تعاقب در یک موضوع یکسان است و هیچ‌یک از وحدت و کثرت موضوع یکسانی ندارند؛ زیرا اگر کثرت بر موضوع واحد قرار گیرد، آن موضوع با بطلان وحدتش باطل می‌شود و این چنین اگر وحدت بر موضوع کثرت قرار گیرد، وحداتی که پیش از آن ثابت بودند منعدم می‌شوند و اگر وحدات باطل شوند، موضوعات آنها نیز باطل می‌شوند و از این رو، موضوع کثرت نیز باطل می‌گردد؛ زیرا موضوع کثرت، مجموعه همان وحدات است (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۱۱۷). از نظر ملاصدرا هیولا نیز نمی‌تواند به عنوان موضوع واحد برای وحدت و کثرت قرار گیرد؛ زیرا وحدت هیولا؛ وحدتی مبهم است؛ مگر آن که به صورت جسمانی متحصّل و مقوم گردد؛ زیرا مراد از موضوع، امری موجود و محصل الوجود بالفعل است.

ثالثاً، کثرت، تقوم به وحدت دارد و تقوم ماهیت یکی از دو متضاد به چیزی از نوع دیگر امکان‌پذیر نیست (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۲). ملاصدرا در شرح این دلیل در تعلیقه خویش بر الهیات شفاء، در مقام پاسخ به اشکالی برمی‌آید که بر ابن سینا در این باره ایراد شده بود، مبنی بر این که شأن وحدت و کثرت ابطال هست و هر یک از این دو دیگری را با حلول در موضوعش باطل می‌کند و واجب نیست که ابطال یکی از دو متضاد توسط دیگری به شکل و وجه خاصی باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۱۵). پاسخ ملاصدرا چنین است:

هر چیزی که دارای مبدأ و علتی باشد، همان‌طور که وجودش به وجود آن مبدأ است، عدمش نیز به عدم آن مبدأ خواهد بود و اگر مبدأ قریب آن همان‌طور که بوده است؛ باقی‌مانده باشد، عارض شدن عدم نیز بر آن ناممکن می‌گردد. بنابر این، همان‌طور که کثرت به سبب ذاتش وجودی اولی نمی‌یابد، به صورت اولی نیز باطل نمی‌گردد. در نتیجه، می‌توان گفت چون تنافی بین وحدت و کثرت اولی و بالذات نیست، پس تضادی بین آنها وجود ندارد، بلکه تنافی بین وحدت عارض‌شونده و وحدتی است که زائل شده است که آن هم بر گونه تضاد نیست؛ زیرا این دو نوع از وحدت نیز در نهایت، تبعاً از یک‌دیگر نبوده و از سوی دیگر موضوع دو ضد نیز یکی نیست (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۱۱۵).

ملاصدرا - در ادامه - به بطلان ادعای کسانی می‌پردازد که با قائل شدن به تقابل تضاد بین وحدت و کثرت، بر مدعای خود چنین استدلال کرده‌اند. اولاً، وحدت و کثرت دارای تقابل ذاتی هستند؛ زیرا با قطع نظر از علت بودن یکی از آن دو برای دیگری، به عدم اجتماع آنها در ذات واحد، زمان واحد و

از جهت واحد، یقین پیدا می‌کنیم و ثانیاً، بنابر ادله اقامه شده در این باره، تقابل آن‌ها عدم و ملکه، سلب و ایجاب و تضایف نیست، پس تقابل تضاد است و این اشکال که یک ضد، نمی‌تواند مقوم ضد دیگر باشد؛ نیز مردود بوده و یک ادعای بدون دلیل است؛ زیرا شی‌ای مانند ابلق دارای دو رنگ سفیدی و سیاهی است و چون سفیدی دارد با سیاهی ضد بوده و نیز به خاطر داشتن سیاهی ضد سفیدی است و با آن که سفیدی و سیاهی هر دو ضد ابلق هستند؛ مقوم آن نیز به شمار می‌آیند.

ملاصدرا در مقام پاسخ ادعای این افراد را در حکم تضاد بین وحدت و کثرت ناکافی شمرده و بیان می‌کند: اولاً، در صورتی با نفی صدق سه قسم از اقسام تقابل بر وحدت و کثرت؛ قسم چهارم آن اثبات می‌شود که حصر اقسام تقابل به چهار قسم، اثبات شده باشد و ثانیاً، همان‌گونه که شرط اقسام سه‌گانه تقابل بر وحدت و کثرت صادق نیست، شرط تضاد نیز در آن یافت نمی‌شود؛ زیرا از جمله شرایط تقابل تضاد، تعاقب دو ضد بر موضوع واحد است و وحدت و کثرت، تعاقب بر موضوع واحد ندارند و از سویی شرط دیگر تقابل تضاد، بودن دو ضد در نهایت، تباعد از یک‌دیگر است و حال آن‌که وحدت و کثرت در غایت خلاف نیستند. ثالثاً، این که گفته شده «امتناع تقوم یکی از دو ضد توسط ضد دیگری، یک ادعای بدون دلیل است» نیز نادرست است؛ زیرا این ادعا از زمره قضایایی است که قیاس پیوسته با آن همراه بوده است. زیرا هر ضد، ضد دیگری را طرد می‌کند و شیئی که موجب طرد و فساد شیء دیگری می‌شود چگونه می‌تواند علت وجود آن شیء مطرود باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ص ۱۲۵-۱۲۶).

۲.۳. نسبت بین واحد و کثیر تقابل عدم و ملکه و تناقض نیست.

ملاصدرا در بیان عدم تقابل عدم و ملکه بین وحدت و کثرت، دو دلیل اقامه می‌کند: نخست آن که «عدم» عبارت است از نبودن شیء در چیزی که شأن خودش یا شأن نوعش و یا جنسش آن است که آن ملکه را دارا باشد. این معنا از عدم، همان است که در منطق از آن سخن گفته می‌شود و اگر از بین وحدت و کثرت، وحدت عدم باشد، در این صورت باید برای هر شیء واحد، وجهی بیابیم که به واسطه آن برای واحدی که شأن آن یا شأن نوعش و یا جنسش کثیر بودن است، کثرت معدوم باشد و در صورتی که کثرت، عدم باشد، باید برای همه اشیاء کثیر، وجهی دیگر بیابیم که به واسطه آن وجه، کثرت در اشیائی که شأن آن اشیاء یا شأن نوع و یا جنس آن‌ها؛ واحد بودن است، عدم

وحدت حکم فرما باشد و حال آن که وحدت و کثرت از قبیل آنچه در این جا گفته می شود، نیست. دلیل دومی که ملاصدرا به توضیح آن می پردازد این است که در تقابل عدم و ملکه، ناگزیر باید یکی از دو امر متقابل، وجودی باشد و دیگری عدم ملکه ای برای آن؛ زیرا وجود دو شیء که هر کدام عدم دیگری باشند، محال است. بنابر این، چاره ای نیست جز این که یا وحدت و یا کثرت امری بنفسه معقول و بذاته ثابت باشد؛ تا ملکه شود و دیگری که عدم ملکه است، امری بنفسه غیر معقول و بذاته غیر ثابت باشد. دلیل این مسئله این است که امور عدمی جز با ملکات تصور و تعقل و شناخته نمی شوند؛ زیرا آن ها جزء اعدام مضاف هستند و نه اموری که جزء اعدام مطلق باشند (ملاصدرا، بی تا، ص ۱۱۶-۱۱۵؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۲).

با نفی تقابل عدم و ملکه، تقابل تناقض نیز منتفی خواهد شد؛ زیرا تناقض، گاهی بین الفاظ و معانی و مفهوم های لغوی آن هاست؛ به صورتی که یکی از امور متقابل، به طور صریح سلب دیگری است؛ مانند این که بگویم زید ایستاده است و زید ایستاده نیست و همان طور که واضح است در این جا این نوع از تقابل مورد بحث نیست؛ زیرا مفاهیم وحدت و کثرت هیچ یک سلب دیگری نیست. قسم دیگر آن تناقضی است که بین امور و اشیاء به چشم می خورد و از جنس تقابل عدم و ملکه است. به این دلیل که سلب و ایجاب وقتی به یک موضوع خاص نسبت داده شوند، معدوم می شوند، به نحوی که به ازای ایجاب، ملکه است و به ازای سلب، عدم و همان طور که بیان شد، تقابل بین وحدت و کثرت از نوع ملکه و عدم، غیر ممکن است (همان).

۳.۳. تقابل وحدت و کثرت تضایف نیست.

مشابهت تقابل وحدت و کثرت با تقابل تضایف نیز از سوی ملاصدرا به سه دلیل رد شده است: نخست آن که در تضایف، هر یک از دو متضایف در قیاس با دیگری تعقل و یافت می شود و حال آن که وحدت و کثرت بدین سان نیستند. واحد هم بدون کثرت یافت می شود و هم با صرف نظر از آن تعقل می شود. کثرت نیز گرچه با وحدت پدید می آید، اما در قیاس با آن تعقل نمی شود. تحقق کثرت به سبب وحدت نیز غیر از تعقل آن در قیاس با وحدت است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۲).

اشکالی که ممکن است در این جا مطرح شود این است که کثرت خود، از ترکیب وحدات تشکیل شده است و تعقل مقوم یک امر مرکب؛ جز در قیاس با تعقل اجزاء تشکیل دهنده آن صورت

نمی‌گیرد. ملاصدرا در حاشیه بر الهیات شفاء با بیانی مشابه اسفار به این اشکال چنین پاسخ می‌گوید:

کثرت اگر چه در ذاتش مرکب از وحدات است، ولی معنای آن همان معنای ترکیب از وحدات نیست؛ به بیان دیگر کثرت، اگر چه به سبب وحدت تشکیل یافته است، ولی در قیاس با وحدت تعقل نمی‌شود. و دوم آن‌که: گرچه تشکیل شدن کثرت از وحدت، به معنای معلول شدن آن است، ولی مفهوم کثرت غیر از مفهوم معلولیت است، همچنان که مفهوم وحدت نیز غیر از مفهوم علیت است و از این رو، اضافه از جهتی که کثرت، معلول است بر آن اطلاق می‌گردد و واضح است که معلولیت از لوازم کثرت است و این چنین مفهوم ترکیب شدن از وحدت یا حاصل شدن از آن، دو مفهومی جدا از مفهوم کثرت هستند (ملاصدرا، بی تا، ص ۱۱۷).

دلیل دوم این است که بر فرض که کثرت به حسب ماهیت و ذات، اضافه به وحدت داشته باشد، متضایف بودن وحدت و کثرت نتیجه گرفته نمی‌شود؛ زیرا در تضایف، اضافه در ماهیت و ذات هر دو طرف ضروری است و حال آن که هیچ کس توهم اضافی بودن معنای وحدت را نیز نکرده است (همان، ص ۱۱۸).

دلیل سوم این است که دو امر متضایف - افزون بر آن که به لحاظ مفهوم در قیاس با یک‌دیگر هستند - به لحاظ تحقق و وجود، هرچند بالغیر نباشند همراه با هم هستند و حال آن که وحدت و کثرت به لحاظ تحقق، متکافی نیستند؛ زیرا در بسیاری از موارد وحدت بدون کثرت یافت می‌شود و در مواردی که کثرت محقق است، وحدت، بر آن سبقت گرفته و کثرت لاحق می‌گردد؛ یعنی معیت در رتبه که در تضایف معتبر است بین آن‌ها محقق نیست.

شیخ اشراق نیز در ذیل این بحث در التلویحات با برخی از قائلین به تضایف روبه‌روست که بر مدعای خود چنین استدلال می‌کنند: وحدت از جهت وحدت بودن، علت وجودی کثرت و کثرت معلول آن است و چون بین علت و معلول تقابلی تضایف است، بین وحدت و کثرت نیز تقابلی تضایف بر قرار است، اما او این مدعا را در تضایف بین این دو باطل شمرده و در چرایی بطلان آن می‌افزاید:

وحدت با حدوث کثرت باطل می‌شود و نمی‌تواند علت کثرتی باشد که خود توسط آن باطل می‌گردد؛ هرچند هر کثرتی نیز برای خود وحدتی دارد که نوع آن را تشکیل می‌دهد. بنابر این، وحدت و کثرت از قبیل متضایفین نیستند، بلکه ماهیاتی هستند که

اضافه به آن‌ها ملحق می‌شود و اگر این‌طور باشد که آنچه معروض اضافه واقع می‌شود، تقابل حاصل در جوهر آن، جوهری از قبیل تضایف باشد، تقابل دو ضد نیز باید از قبیل تقابل تضایف باشد (شیخ اشراق، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۳۱۸؛ نک: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۳).

۴. نقد رأی حکمای مشاء در تضایف بالعرض

ملاصدرا بعد از ابطال چهار نوع تقابل ذاتی میان واحد و کثیر، اکنون با گزینه‌ای دیگر روبه‌روست و آن رأی حکمای مشاء در این باره است که افزون بر نفی چهار نوع تقابل ذاتی بین واحد و کثیر، به نوعی از تقابل عرضی میان آن‌دو قائل شدند. ملاصدرا - در اسفار - سخن قائلین به این نوع از تقابل بین وحدت و کثرت را چنین بیان می‌کند:

برخی گمان کرده‌اند که تقابل بین آن‌دو تقابل ذاتی نیست، ولی آن‌دو را تقابل تضایف عارض می‌شود، یعنی از آن جهت که وحدت مقوم کثرت است و کثرت مقوم به آن (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۳).

توضیح آن که حکمای مشایی معتقدند از آن‌جا که امکان ندارد که یکی از دو متقابل در قوام و حقیقت دیگری نقش داشته باشد و قوام ذات آن دیگر از تکرار اولی حاصل شود، تقابل بین وحدت و کثرت؛ جوهری نبوده و بالعرض است (میرداماد، ۱۳۶۸، ص ۲۶۸). ولی از آن‌جا که وحدت، علت کثرت، معلول آن است و بین علت و معلول تقابل تضایف برقرار است، بین وحدت و کثرت نیز تقابل تضایف است؛ لکن تقابل علت و معلول بالذات بوده، ولی چون علت عارض به وحدت و معلول، عارض بر کثرت می‌شود، بین این‌دو نیز تقابل برقرار می‌شود؛ منتها به واسطه عارضیت علت و معلول. نتیجه آن که بین واحد و کثیر، تقابل تضایف بالعرض حکم فرماست و آنگاه شیخ به نحو دیگری از این تقابل تعبیر کرده و می‌گوید:

وحدت مکیال و کثرت مکیل است و چون تقابل مکیالیت و مکیلیت، تقابل تضایف بالذات است، پس تقابل وحدت و کثرت تقابل تضایف بالعرض است؛ به واسطه عروض مکیالیت بر وحدت و مکیلیت بر کثرت (نک: ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۲۸ - ۱۳۴؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۳۶۹، لاهیجی، ۱۴۳۰، ص ۱۹۵).

اما ملاصدرا در پاسخ به حکمای مشاء معتقد است که آنچه از تقابل بین واحد و کثیر فهمیده می‌شود آن است که هریک از آن‌دو دیگری را نفی می‌کند و دیگری را در مقام حدوث و وجودش باطل می‌کند و او از همین‌رو، این استدلال را ناشی از خلط بین دو نوع وحدت می‌داند: اول، وحدتی که مقابل با کثرت است و دوم، وحدتی که مشرف بر کثرت بوده و مقوم آن است. در وحدت نوع اول که کثرت واردشونده را نفی و باطل می‌کند، این نوع از وحدت علت کثرت نیست؛ زیرا این کثرت به وحدت دیگری از نوع خودش تقوم دارد (وحدت نوع دوم) و مقومِ بدان مقابل نوع دیگری از وحدت است؛ غیر از آنچه که بدان تقوم دارد، ولی ادراک این نوع از وحدت که طارد کثرت نیست - بر مبنای تشکیک - قابل فهم و استدلال است و ادراک تشکیک برای جمهور حکما دشوار است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۳) و بر این اساس، این نتیجه حاصل می‌شود که کسانی که از امتیاز بین این دو نوع از وحدت غافل می‌مانند، در طرد دو جانبه‌ای که بین کثرت و وحدت مقابل آن است، دچار تردید می‌شوند؛ زیرا آن‌ها در کنار آن طرد، تقوم کثرت به وحدت فراگیر را نیز مشاهده کرده و با فرق نگذاشتن بین وحدت مقابل کثرت با وحدت مجامع با آن گرفتار مغالطه می‌شوند.

می‌توان نظر ملاصدرا را در قالب یک مثال تبیین کرد. وقتی یک جسم به دو بخش قسمت می‌شود، دو نوع وحدت وجود دارد: یکی وحدت پیش از قسمت است که عارض جسم می‌شود و دیگری وحدت بعد از قسمت است که با کثرت همراه است. وحدت اولی که با آمدن کثرت زایل می‌شود؛ جزء مقوم کثرتی که عارض مجموع دو قسم حادث می‌شود، نیست، اما وحدت دوم که عارض یکی از دو نصف جسم مقسوم می‌شود، مقوم کثرت و عددی است که بعد از قسمت پدید می‌آید و اینک سخن در این است که این قسم از وحدت با کثرتی که مقابل آن قرار می‌گیرد، چه نوع تقابلی دارد؟ البته، در مثال جسم بر وحدت مقوم کثرت بر کثرت مقوم به آن تقابل تضایف نیز عارض می‌شود، اما این قسم از وحدت محل بحث نیست. تقابلی که بر وحدت مقوم و کثرت مقوم عارض می‌شود، تقابلی است که از شدت همبستگی مقوم و مقوم پدید می‌آید و تقابلی که بین وحدت منافی با کثرت هست، تقابلی است که از شدت گسیختگی حکایت می‌کند و سخن قائلین به تضایف بالعرض درباره وحدت مقوم کثرت و کثرت مقوم به آن صادق است و درباره وحدت و کثرتی که منافی با آن است، سازگار نیست.

۵. تقابل تشکیکی؛ نوع پنجمی از تقابل

به این ترتیب با نظر به دلایلی که بر صادق نبودن اقسام چهارگانه تقابل نسبت به وحدت و کثرت بیان شد و همراه با ابطال رأی حکمای مشاء در تضایف بالعرض این دو، ملاصدرا به این نتیجه می‌رسد که آنچه در بیان تحصیل بخشی از تقابل وحدت و کثرت بیان شد، هیچ حاصل و نتیجه‌ای در بر نداشته و تقابل وحدت و کثرت خارج از اقسام چهارگانه مشهور است و از این رو، شایسته است که اندیشمندان قسم پنجمی را به اقسام تقابل بیفزایند. او این نتیجه را در پایان بحث تقابل واحد و کثیر در کتاب اسفار بیان کرده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۶). این نتیجه مطابق با مختار شیخ اشراق در التلویحات نیز هست (نک: شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ص ۱۵۹) و تا زمانی که دلیلی بر حصر چهارگانه اقسام تقابل بیان نشود، اشکالی متوجه این نتیجه نیست.

ملاصدرا در معرفی نوع پنجم از تقابل، از آن به «تقابل تشکیکی» یاد می‌کند. هرچند او تصریح بر نام این نوع از تقابل ندارد، اما عبارت او در تعلیقه بر شرح حکمة الاشراق حاکی از این نوع تقابل است.

نسبت میان واحد و کثیر به کمال و نقص یا شدت و ضعف برمی‌گردد و جایز نیست که نسبت میان آن دو را به تعاند ارجاع داد؛ زیرا اگر معاند هم بودند محال بود واحد مقوم کثیر شود. به بیان دیگر، از تکرار واحد عدد حاصل می‌شود و این وقتی است که عدد لا بشرط لحاظ شود و اگر به شرط لا اعتبار شود، چیزی جز کثرت نیست» (ملاصدرا، ۱۳۱۵، ص ۴۱). همچنان که حاجی سبزواری نیز معتقد است: «وحدت حقه‌ای که در وجود لحاظ می‌شود، با کثرت هیچ گونه تقابلی ندارد و بین آنها تنها اختلاف در کمال و نقص حاکم است و این نیز شئونی از وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است (به نقل از طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۱۵۴).

آنچه از مجموعه کلام ملاصدرا برمی‌آید این است که مراد او از این نوع تقابل، غیر از چهار نوع تقابل مشهوری بوده که خاصیت طرد ذاتی نسبت به یک‌دیگر دارند. از این رو، او با قائل شدن به حصر استقرایی، از نوع پنجمی از تقابل یاد می‌کند که اختلاف و تعاند بین متقابلین تنها در شدت و ضعف است. همان‌طور که در مفهوم تشکیکی تقابل، ابتدا تناقض و سپس اقسام دیگر تقابل بر حسب درجه تعاندی که بین آنها موجود است قرار می‌گیرند، می‌توان در آخرین قسم تقابل نیز به تقابل تشکیکی قائل شد و از این رو، ملاصدرا - همانند مشهور - قائل به تقابل بین واحد و کثیر

است، ولی اختلاف بین این دو را نه در طرد ذاتی یک‌دیگر، بلکه تنها در حد اختلافی در کمال و نقص می‌داند. در بیان ویژگی‌های این نوع از تقابل می‌توان گفت، تقابل تشکیکی تنها در مرتبه طولی موجودات واقع شده و در بین کثراتی است که با یک‌دیگر رابطه علی- معلولی داشته و از کثرت حقیقی برخوردارند. همچنان که مقسم این نوع تقابل - بر خلاف چهار قسم اخیر - وجودی بوده و در آن، وحدت و کثرت از تقسیمات بی‌واسطه و اولی وجودند و هر موجودی از آن جهت که موجود است به این دو قسم بازمی‌گردد.

از سویی، واحد و کثیر از مراتب یک‌چیزند که جهت اختلافشان به جهت اشتراکشان باز می‌گردد؛ در حالی که دو امر متقابل این چنین نیست. قوام تقابل به غیریت ذاتی میان دو شیء است که هرکدام طارد دیگری است و این مغایرت به وحدت بازمی‌گردد. بنابر این، تشکیک نوع پنجمی از تقابل است، ولی نه ضرورتاً تقابل منطقی و نه ضرورتاً یکی از چهار نوع تقابل. البته، فهم این مسئله برای همه دشوار بوده و با فکر منطقی نمی‌توان آن را فهمید و از این رو، فهم آن «طور وراء طور عقل» است (نک: اسفار، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۲۲، ۳۷۷). و به همین دلیل ملاصدرا نیز فهم آن را خاص راسخان در علم معرفی می‌کند.

۶. ملاحظه علامه طباطبایی در تقابل نوع پنجم

علامه طباطبایی در مسئله تقابل بین واحد و کثیر نظر خاصی دارد که با نظر ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا متفاوت است.

در نظر علامه تقابل بین واحد و کثیر، هیچ‌یک از اقسام تقابل مصطلح چهارگانه تقابل (تناقض، عدم و ملکه، تضاد و تضایف) نیست؛ زیرا در غیریت ذاتی که همان تقابل است، دو طرف ذاتاً هم‌دیگر را دفع می‌کنند و محال است که اختلاف و تمناع ذاتی به اتحاد و تالف بازگشت کند.

مرحوم علامه در حاشیه بر سخن ملاصدرا در باب تقابل بین واحد و کثیر در کتاب تعلیقه بر اسفار، نظر خود را در قالب برهانی بیان کرده است و پس از آن به پاسخ سخن ملاصدرا پرداخته است. استدلال او چنین است:

۱. شکی نداریم که واحد و کثیر موجوداند و فی‌الجمله متنافی‌اند. موجود از حیثی که موجود است به واحد و کثیر منقسم می‌شود و این انقسام بی‌واسطه شدن غیر، انقسامی اولی است.

پس این دو مفهوم لذاته از وجود انتزاع می‌شوند.

۲. وجود در وحدت و کثرتش به عین آنچه که به آن مشترک می‌شود، افتراق می‌یابد و بالعکس و این خاصیت تشکیک است.

در نتیجه، انقسام وجود به واحد و کثیر، از قبیل انقسام حقیقت مشککه، به دو مرتبه مختلفش به شدت و ضعف است و «رجوع مابه‌الاجتلاف در مراتب مابه‌الاتفاق»، با غیریت ذاتیه‌ای که قوام تقابل به آن است، جمع نمی‌شود (طباطبایی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۲).

اما علامه طباطبایی در پاسخ به این سخن ملاصدرا که «مابین واحد و کثیری که هر یک از آن‌ها دیگری را نفی می‌کند و هر یک در وقت حدوث و وجودش؛ دیگری را باطل می‌کند، تقابلی افزون بر تقابل چهارگانه مشهور می‌فهمیم» بیان می‌کند: «این کلام ملاصدرا مجرد تنافی و تباطل بین آن‌ها را، بیش از آنچه که اختلاف مراتب تشکیک از قبیل بینونت و انعزال یکی از دیگری اقتضای آن را دارد ثابت نمی‌کند» (همان، ص ۱۲۶).

۶.۱. تحلیلی از سخن علامه طباطبایی

در نگاه اولیه به کلام علامه طباطبایی این چنین استنباط می‌شود که او در موضعی متفاوت با کلام ملاصدرا، هر نوع تقابلی را در نسبت بین واحد و کثیر نمی‌پذیرد و تنها حکم به تشکیکی بودن نسبت بین آن‌ها می‌کند، اما در فرآیند و نگاهی دقیق می‌توان گفت نظر علامه طباطبایی همسو با کلام ملاصدرا، اما با بیانی متفاوت است.

تقابلی که علامه طباطبایی در نسبت بین واحد و کثیر نمی‌پذیرد، غیر از تقابلی است که ملاصدرا از آن به عنوان تقابل نوع پنجم یاد می‌کند و از این‌رو، هر دو این دیدگاه را می‌پذیرند که تعاندی بین این دو موجود است و واحد و کثیر فی‌الجمله متنافی‌اند.

از این‌رو، این تعاندی، نه در طرد ذاتی یک‌دیگر، بلکه تنها در حد اختلافی در کمال و نقص است و از این‌رو، ملاصدرا از این تقابل به تقابل تشکیکی یاد کرده و از آن به عنوان نوع پنجمی از تقابل یاد می‌کند و عبارات علامه طباطبایی نیز در نقد سخن ملاصدرا، در صدد ردّ این نوع از تقابل نیست، ولی نکته‌ای که در این‌جا حائز اهمیت است آن است که روش ملاصدرا این‌گونه بوده است که با زبان قوم سخن گفته و در ضمن آن نیز آراء فلسفی خویش را بیان می‌کند.

بر این اساس، همچون مشهور تقابل بین واحد و کثیر را می‌پذیرد، اما بر اساس مبانی خود در حکمت متعالیه - از جمله نظریه وحدت تشکیکی وجود- از این تقابل به «تقابل تشکیکی» یاد می‌کند و این سخن منافاتی با ردّ تقابل ذاتی بین وحدت و کثرت، از سوی علامه طباطبایی ندارد.

نتیجه‌گیری

در بیان تقابل واحد و کثیر، ملاصدرا و نیز اکثر حکما بر این مطلب متفق‌اند که اقسام چهارگانه تقابل با توجه به خصوصیت هر یک از آنها، در خصوص نسبت بین این دو صادق نیست، اما با این وجود، همچنان آراء و دیدگاه‌ها در تعیین نوع تقابل بین این دو مختلف است. حکمای مشائی بعد از پذیرفتن تقابل ذاتی بین وحدت و کثرت، قائل به تقابل بالعرض میان آن دو شدند و به واسطه عروض مکیالیت بر وحدت و مکیالیت بر کثرت، از این نوع تقابل به «تضایف بالعرض» یاد می‌کنند، اما ملاصدرا این استدلال را به دلیل آنچه خلط بین دو نوع وحدت - وحدت مقوم کثرت و وحدت منافی با کثرت - می‌داند، نمی‌پذیرد.

وی در بیان دیدگاه خود در خصوص تقابل بین آن دو، ابتدا در اسفار - همچون شیخ اشراق - قائل به قسم پنجمی از تقابل می‌شود و تحدید اقسام تقابل در چهار قسم مذکور را صحیح ندانسته و آنگاه از این نوع تقابل در تعلیقه بر شرح حکمه الاشراق، به «تقابل تشکیکی» یاد می‌کند. در ارزیابی نظر ملاصدرا می‌توان گفت که مراد او از این قسم پنجم، نوعی از تقابل در مقابل اقسام چهارگانه مشهور است که مقسم وجودی داشته و بر خلاف دیگر اقسام تقابل که مقسم ماهوی دارند، در آن «واحد و کثیر» نسبت به یک‌دیگر خاصیت طرد ذاتی نداشته، بلکه در عین حال که با هم نوعی اختلاف و تاسفر دارند، از اتحاد و تألف نیز برخوردارند. این نوع از تقابل که تنها در مرتبه طولی موجودات واقع شده، در بین کثراتی است که به نوعی با یک‌دیگر رابطه علی- معلولی داشته‌اند و از این رو، ما به الاشتراکشان به ما به الامتیازشان بازگشت می‌کند؛ همان‌طور که در اقسام چهارگانه تقابل، ابتدا تقابل تناقض و سپس دیگر اقسام تقابل به ترتیب درجه تعاند بین آن‌ها قرار دارد، می‌توان به حصر استقرائی اقسام تقابل قائل بود و در آخرین قسم آن، به تقابل تشکیکی‌ای قائل شویم که از درجه سختی کمتری نسبت به دیگر اقسام تقابل برخوردار بوده است. از همین رو، ملاصدرا همانند مشهور قائل به تقابل بین واحد و کثیر است، ولی اختلاف بین

این دو را نه در طرد ذاتی یک‌دیگر، بلکه تنها در حد اختلافی در کمال و نقص می‌دانند. به نظر می‌رسد قول ملاصدرا در مقایسه با دیگر آراء حکما، به حقیقت نزدیک‌تر بوده و بر اساس مبانی او در حکمت متعالیه که همان اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود است؛ قریب است. با پذیرش این نوع از تقابل، نظریه وحدت در عین کثرت در تبیین کثرات موجود در عالم نیز همچنان پا برجا مانده و از پارادوکس بازگشت این دو به یک‌دیگر در عین تقابل موجود بینشان نیز خارج خواهد شد.

فهرست منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۴۰۵ ق). الشفاء (الهیات). تعلیق: ابراهیم مدکور. قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
- بهمینار. (۱۳۷۵). التحصیل. تصحیح: مرتضی مطهری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). ریح مختوم (شرح حکمت متعالیه). تنظیم: حمید پارسا. قم: نشر اسراء.
- رازی، فخر الدین محمد (فخر رازی). (۱۴۱۱ق). المباحث المشرقیه فی الالهیات و الطبیعیات. قم: انتشارات بیدار.
- سبزواری، هادی بن مهدی (ملاهادی). (۱۳۸۳). تعلیقه بر الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. اشرف و مقدمه: سید محمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- سهروردی، شهاب‌الدین (شیخ اشراق). (۱۳۷۳). مجموعه مصنفات. مصحح: هانری کرین. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهابی، محمود. (۱۳۴۰). رهبر خرد. (قسمت منطقیات). تهران: بی‌نا.
- شیرازی، محمدبن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۱۵). شرح حکمة الاشراق قطب الدین شیرازی. تهران: بی‌نا.
- شیرازی، محمدبن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۶۸). شرح الهیات شفاء. تهران: انتشارات بیدار.
- شیرازی، محمدبن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۸۲). الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه. تصحیح: سید مصطفی محقق داماد. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- شیرازی، محمدبن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (علامه طباطبایی). (۱۴۱۶ق). النهایة الحکمة. قم: موسسه نشر اسلامی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (علامه طباطبایی). (۱۹۸۱). تعلیقه بر الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (علامه طباطبایی). (۱۳۷۶). النهایة الحکمة. شرح: محمد تقی مصباح یزدی. تحقیق و نگارش: عبدالرسول عبودیت. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- طوسی، نصیرالدین. (۱۳۶۲). جوهرالنضید. تهران: انتشارات بیدار.
- عبودیت، عبدالرسول. (۱۳۸۷). درآمدی به نظام حکمت صدرایی (تشکیک در وجود). تهران: انتشارات سمت.
- لاهیجی، عبدالرزاق. (۱۴۳۰ق). شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام. مقدمه: جعفر سبحانی. قم: موسسه الامام الصادق.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۴). پاورقی بر اصول فلسفه و روش رئالیسم. تهران: انتشارات صدرا.
- میرداماد، محمد باقر. (۱۳۶۸). تقویم الایمان فی شرح کشف الحقایق. تهران: نشر مطالعات اسلامی.
- نوظهور، یوسف. (۱۳۸۰). وحدت و کثرت وجود از دیدگاه ابن عربی. علامه. دانشگاه تبریز. آذر.

References

Resources written in Arabic / Persian

- Avicenna, Husayn bin ‘Abdullāh. (1405 AH). *al-Shifā (Ilāhīyāt) [The Book of healing (metaphysics)]*. Commentary by Ibrāhīm Madkūr. Research by Sa’īd Zayed, Qom: Ayatullāh Mar’ashī Najafi Library.

- Bahmanyār. (1370 SH). *al-Taḥsīl* (A summary of Avicenna's logic). Edited by Murtaḍā Muṭahharī. Tehran: University of Tehran Press.
- Javādī Āmolī, ‘Abdullāh. (1389 SH). *Raḥīq makhtūm* (a Commentary on Sadra's Transcendental Philosophy). Compiled by Ḥamīd Pārsānia. Qom: Isrā’ Publications.
- Lāhījī, ‘Abdul Razzāq. (1430 AH). *Shawāriq al-ilhām fī sharḥ tajrīd al-kalām* (A brief commentary on Naṣīruddīn Ṭūsī's: The Purification of Belief). Introduction: Ja‘far Subḥānī. Qom: Mu‘assasat Imām al-Ṣādiq.
- Mīrdāmād, Muḥammad Bāqir. (1368 SH). *Taqwīm al-īmān fī sharḥ kashf al-ḥaqāiq* (Calenders of Faith). Tehran: Muṭālī‘āt-i Islāmī Publication.
- Muṭahharī, Murtaḍā. (1364 SH). *Pavaraqī bar uṣūl-i falsafa va ravish-i ri‘āliism* (A Commentary on Ṭabāṭabāī's: the Principles of Philosophy and the Method of Realism). Tehran: Ṣadrā Publications.
- Nozohor, Yousef. (1384 SH). *Vahdat va kithrat-i vujūd az dīdgāh-i ibn ‘Arabī. ‘Allāmah, Mu‘assasa-i Pazhūhishī-i Se ‘Allāmah, University of Tabriz, Āzar.*
- Rāzī, Fakhrūddīn Muḥammad (Fakhre Rāzī). (1411 AH). *Al-Mabaḥithil mashreqiyyah fl al-ilāhiyāt wal ṭayyibāt* (Eastern Studies in Metaphysics and Physics). Qom, Bīdār Publications.
- Sabzvārī, Hādī bin Mahdī (Mulla Hādī). (1387 SH). *Ta‘līqah bar al-ḥikmat al-muta‘āliyah fī al-asfār al-‘aqlīyat al-arba‘ah* (A Commentary on Ṣadrā's: The Transcendental Theosophy in the Four Journeys of the Intellect). Introduction and overseen by Seyyed Muḥammad Khamene‘ī. Tehran: Bunyād-i Ḥikmat-i Islami-i Sadra.
- Shahābī, Maḥmūd. (1340 SH). *Rahbar-i Khirad*. Tehran: (n.p.).
- Shīrāzī, Muḥammad bin Ibrāhīm (Mulla Ṣadrā). (1315 SH). *Sharḥ-i ḥikmat al-ishraq-i Quṭbuddīn Shīrāzī* (A Commentary on Quṭbuddīn Shīrāzī's Illuminationist Philosophy). Tehran: (n.p.).
- Shīrāzī, Muḥammad bin Ibrāhīm (Mulla Ṣadrā). (1368 SH). *Sharḥ-i ilāhiyāt-i shifā*. Tehran: Bīdār Publications.
- Shīrāzī, Muḥammad bin Ibrāhīm (Mulla Ṣadrā). (1382 SH). *Al-Shawāhid al-rubūbiyyah fī al-minhāj al-sulūkiyyah*. Edited by Seyyed Muṣṭafā Muḥaqeq Dāmād. Tehran: Bunyad-i Ḥikmat-i Islāmī-i Ṣadrā.
- Shīrāzī, Muḥammad bin Ibrāhīm (Mulla Ṣadrā). (1981). *Al-Ḥikmat al-muta‘āliyah fī al-asfār al-‘aqlīyat al-arba‘ah* (The Transcendental Theosophy in the Four Journeys of the Intellect). Beirut: Dār Iḥyā’ al-turāth al-‘Arabī.
- Suhrawardī, Shahabu'ddīn (Shaykh-i Ishraq). (1373 SH). *Majmu‘a-i Muṣannifāt*. Edited by Henry Corbin. Tehran: Pazhuheshgah-i ‘Uloom-i Insānī va Muṭālī‘āt-i Farhangī.
- Ṭabāṭabāī, Seyyed Muḥammad Ḥusayn (‘Allāmah Ṭabāṭabāī). (1376 SH). *An-Nihāyat al-ḥikmah*. Commentary: Muḥammad Taqī Miṣbāh Yazdī, Research and compilation: ‘Abdul Rasūl ‘Ubūdiyyat. Qom: Mu‘assasa-i Āmūzishī va Pazhūhishī-i Imām Khomeynī Publications.
- Ṭabāṭabāī, Seyyed Muḥammad Ḥusayn (‘Allāmah Ṭabāṭabāī). (1416 AH). *An-Nihāyat al-ḥikmah*. Qom: Mu‘assasa-i Nashr-i Islāmī.

- Ṭabāṭabāī, Seyyed Muḥammad Ḥusayn (‘Allāmah Ṭabāṭabāī). (1981). *Ta’līqah bar al-ḥikmat al-muta‘āliyah fī al-asfār al-‘aqliyat al-arba‘ah*. Beirut: Dār Ihyā’ al-turāth al-‘Arabī.
- Ṭūsī, Naṣīruddīn. (1362 SH). *Jowhar al-naḍīd*. Tehran: Bīdār Publications.
- ‘Ubūdiyyat, ‘Abdul Rasūl. (1387 SH). *Darāmadī beh niẓām-i ḥikmat-i Ṣadrāī (tashkīk dar vujūd) [An Introduction to Mullā Ṣadrā’s Theosophical System (gradation in existence)]*. Tehran: Semat Publications.